

## مقدمه چهارم:

«قسّموا الواجب إلى موسّع و مضيق و عرفوا الأوّل بما إذا كان الزّمان المضروب لفعل الواجب أوسع من الفعل، و بعبارة أخرى: ما كان له افراد و أبدال طويّية بحسب الزّمان. و يقابله المضيق و هو ما إذا كان الزّمان المضروب للفعل بقدره، أي ما لا يكون له بدل طولي بحسب الزّمان.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. واجب موسع واجبی است که زمان مقرر شده از زمان عمل اوسع است [مثال: نماز که ۵ دقیقه وقت می‌خواهد ولی در وقتی به اندازه ۶ ساعت باید انجام شود]

واجب مضیق واجبی است که زمان مقرر شده و زمان عمل اندازه هم هستند [مثال: روزه که از اول وقت تا آخر وقت، باید کفّ نفس کرد]

۲. پس واجب مضیق بدل طولي ندارد.

ایشان واجب مضیق (و هم چنین واجب موسع) را به دو قسم تقسیم می‌کند در یک تقسیم باید شرط تکلیف منقضی شود و بگذرد و یک قسم باید شرط تکلیف موجود باشد.

مثال قسم اول را ایشان (علیرغم اینکه می‌نویسد ممکن است در آن بتوان مناقشه کرد) چنین بر می‌شمارد:

اگر گفته شده است «اگر کسی قتل کرد، حدّ یا دیه بر او مستقر است»، در این صورت اگر گفتیم وجوب اجرای حدود، وجوب مضیق است، در این صورت باید «قتل» منقضی شده باشد و تا بعد از آن، (و لو آنامًا) وجوب بر اجرای حدود مستقر شود.

ایشان البته خود می‌نویسد که:

«و لو ناقشت فی المثال فهو غیر عزیز، مع انّ مع المقصود فی المقام مجرد تصوّر أخذ الشّیء شرطاً للتکلیف بلحاظ حال انقضائه، وجد له فی الشّریعة مثال أو لم يوجد.»

۱. نائینی، محمد حسین، فوائد الأصول، ج ۱، ص ۳۴۱.



و يمكن تصوير ذلك في الواجب الموسع أيضا، بان يؤخذ الشيء شرطا للتكليف بالموسع بلحاظ حال الانقضاء، و ان لم نعثر على مثال له، أو قلنا ان الحد من الواجبات الموسعة. و المقصود أنه لا اختصاص لما قلناه بالمضيق.<sup>١</sup>

أما قسم دوم (که اگر چیزی شرط وجوب است، باید موجود باشد و انقضاء آن لحاظ نشده است):  
 «و قسم أخذ الشيء فيه شرطا بلحاظ حال وجوده، و لا يعتبر فيه الانقضاء، فيثبت التكليف مقارنة لوجود الشرط، و لا يتوقف ثبوته على انقضاء الشرط، بل يتحد زمان وجود الشرط و زمان وجود التكليف و زمان امتثاله و يجتمع الجميع في آن واحد حقيقى. و أغلب الواجبات المضيقه فى الشريعة من هذا القبيل، كما فى باب الصوم، حيث ان الفجر شرط للتكليف بالصوم، و مع ذلك يثبت التكليف مقارنة لطلوع الفجر، كما ان زمان امتثال التكليف بالصوم أيضا يكون من أول الطلوع، لأن الصوم هو الإمساك من أول الطلوع، ... ففى أول الطلوع تجتمع الأمور الثلاثة: شرط التكليف، و نفس التكليف، و زمان الامتثال. و لا يتوقف التكليف على سبق تحقق شرطه آنما. كما أنه لا يتوقف الامتثال على سبق التكليف آنما، بل يستحيل ذلك.»<sup>٢</sup>

پس از منظر ایشان طلوع فجر (شرط تکلیف)، و وجوب صوم (تکلیف) هر دو از لحظه طلوع فجر پدید می آیند و از همان لحظه هم امتثال (صوم) تحقق خود را آغاز می کند؛ مرحوم نائینی هم چنین ادعا می فرماید که محال است تکلیف یک لحظه قبل از امتثال محقق شود و شرط قبل تکلیف محقق شود چراکه:

«أما استحالة تقدم زمان شرط التكليف على نفس التكليف، فلما عرفت من رجوع كل شرط إلى الموضوع. و نسبة الموضوع إلى الحكم نسبة العلة إلى معلولها، أى من سنخ العلة و المعلوم، و ان لم يكن من العلة و المعلوم حقيقة، إلا ان الإرادة التشريعية تعلقت بترتب الأحكام على موضوعاتها نحو تعلق الإرادة التكوينية بترتب المعلولات على عللها. فيستحيل تخلف الحكم عن موضوعه، كاستحالة تخلف المعلوم عن علته...»

١. نائینی، محمد حسین، فوائد الأصول، ج ١، ص ٣٤١.

٢. نائینی، محمد حسین، فوائد الأصول، ج ١، ص ٣٤١.



و اما استحالة تأخر زمان الامتثال عن التّكليف، فلأنّ التّكليف هو الّذي يقتضى الامتثال و يكون هو المحرّك، فيكون نسبة اقتضاء التّكليف للحركة كنسبة اقتضاء حركة اليد لحركة المفتاح، و غير ذلك من العلل و المعلولات التكوينية.<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. هر شرطی قید موضوع است پس اگر گفته اند «اگر طلوع شد صوم واجب است» در حقیقت گفته اند «صوم در لحظه طلوع، واجب است»
۲. و چون هر موضوعی برای حکم مثل علت برای معلوم است، تا موضوع (صوم در لحظه طلوع) حاصل نشود، علت برای پیدایش وجوب نیامده است.
۳. اینکه می گوئیم هر موضوع علت حکم است به این معناست که اراده تشریحیه خدای سبحان به این تعلق گرفته است که هر گاه موضوع آمد حکم بیاید. کما اینکه علیت تکوینی هم به این معناست که اراده تکوینی الهی به این تعلق گرفته که هر گاه علت آمد معلول بیاید.
۴. پس حکم از موضوع تأخر ندارد، همانطور که معلول از علت تخلف ندارد.
۵. اما اینکه می گوئیم امتثال از زمان تکلیف متاخر نیست:
۶. تکلیف برای زمان امتثال مثل علت برای معلول است و هر وقت تکلیف آمد، امتثال هم از همان موقع می آید (مثل حرکت دست و حرکت کلید)
۷. [البته فرق هایی دارند، مثلاً در تکالیف، علم و اراده مکلف هم دخیل است و در اراده تکوینیه چنین نیست.]

ما می گوئیم:

۱. ما حصل فرمایش مرحوم نائینی در این مقدمه آن است که:  
در قسم دوم از اقسام واجب (چه مضیق و چه موسّع) از لحظه تحقق شرط، تکلیف محقق می شود و از همان زمان امتثال شروع می شود.

۱. نائینی، محمد حسین، فوائد الأصول، ج ۱، ص ۳۴۲.



۲. مرحوم نائینی در ادامه به سخنی از مرحوم آخوند توجه می دهند که ایشان «وحدت زمان امتثال با زمان تکلیف» را نمی پذیرند و برای آن استدلال می کنند، مرحوم نائینی هم از این مطالب، پاسخ می گویند.

### جواب مرحوم نائینی بر اشکالات ترتب (با توجه به مقدمه چهارم)

مرحوم نائینی با توجه به مقدمات مذکوره، اشکالات وارده را پاسخ می دهند.

#### ➤ اشکال اول

«منها انه يتوقف صحة الخطاب الترتبي على صحة الواجب المعلق و الشرط المتأخر، و حيث

أبطلنا كلاً منهما في محله، فيلزم بطلان الخطاب الترتبي.»<sup>۱</sup>

توضیح:

ترتّب، متوقف بر آن است که واجب معلق و شرط متأخر را بپذیریم، و چون آن دو را نپذیرفته ایم، پس

ترتّب باطل است.

ایشان سپس این توقف را توضیح می دهند: «واجب معلق آن واجبی است که ظرف امتثال در آن متأخر از

ظرف تکلیف است و امتثال معلق بر آن است که زمان تکلیف برسد»

در مانحن فیه:

«لما كان الكلام في الخطاب الترتبي واقعا في المتزامين المضيقيين الذين كان أحدهما أهم، فكان

كلّ من خطاب الأهمّ و المهمّ مضيقا، و لما كان خطاب المهمّ مشروطا بعصيان الأهمّ، و كان زمان

عصيانه هو زمان امتثال المهمّ، كما هو لازم التضييق، فلا يمكن ان يكون الخطاب بالمهمّ مقارنا

لزمان عصيان الأهمّ، لأنّه زمان امتثاله. فلا بدّ ان يتقدّم الخطاب بالمهمّ آنّا ما على عصيان الأهمّ،

لما تقدّم من اعتبار سبق التّكليف في المضيقات، فيلزم كل من الواجب المعلق و الشرط المتأخر،

لأنّه باعتبار سبق زمان التّكليف على زمان الامتثال يكون من الواجب المعلق، إذ لا نعنّى بالواجب

المعلق إلّا ما يكون ظرف الامتثال فيه متأخرا عن ظرف التّكليف، و يكون الامتثال معلقا على مضى

۱. نائینی، محمد حسین، فوائد الأصول، ج ۱، ص ۳۴۶.



ذَلكَ الْآنَ الَّذِي قَدَّرَ سَبِقَ التَّكْلِيفِ عَلَيْهِ. وَ بِاعتبارِ أَنَّ الخِطابَ بِالْمَهْمِّ مَشْرُوطٌ بِعِصْيَانِ الْأَهَمِّ وَ قَدْ سَبَقَهُ يَكُونُ مِنَ الشَّرْطِ الْمَتَأَخَّرِ، فَالْخِطابُ التَّرْتِيبِيُّ يَتَوَقَّفُ عَلَى كُلِّ مِنَ الْوَاجِبِ الْمَعْلَقِ وَ الشَّرْطِ الْمَتَأَخَّرِ هَذَا.<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. ترتب بین دو امر مزاحم که مضیق هستند و یکی از آنها اهم است، واقع می شود.
۲. خطاب به مهم مشروط به آن است که اهم عصیان شود.
۳. زمان عصیان اهم، همان زمان امتثال مهم است. (لازمه مضیق بودن این است چراکه همان لحظه ای که مکلف مشغول امتثال مهم است، باید مشغول انجام اهم می بوده است)
۴. پس نمی تواند شارع در همان لحظه ای که مکلف مشغول عصیان است، به مهم امر کرده باشد، (چراکه عصیان شرط امر به مهم است و باید زودتر محقق شده باشد)
۵. پس باید خطاب به مهم، آناماً قبل از عصیان اهم باشد.
۶. پس وجوب معلق حاصل می آید چراکه از ظرف امتثال، باید تکلیف محقق شده باشد.
۷. و شرط متاخر لازم می آید چراکه شارع امر کرده است هنوز عصیان محقق نشده است و لذا باید آن را به نحو شرط متاخر لحاظ کرده باشد.

### جواب مرحوم نائینی به اشکال اول:

«أولاً: فلا اختصاص لهذا الأشكال بالخطاب الترتیبی، بل یجری فی جمیع المضیقات، فان الصّوم مثلاً بناء علی سبق التّکلیف به علی الفجر یلزم أيضاً کونه من الواجب المعلق و الشرط المتأخّر. فباعتبار سبق التّکلیف علی زمان الامتثال یلزم الواجب المعلق. و باعتبار اشتراط التّکلیف بالصّوم بالفجر یلزم الشرط المتأخّر، فهذا الأشكال بناء علی التّقدير یرد فی جمیع المضیقات، بل فی الموسّعات أيضاً، بناء علی ما تقدّم من انّ التّقدير فی المضیقات یلزمه التّقدير فی الموسّعات أيضاً،

۱. نائینی، محمد حسین، فوائد الأصول، ج ۱، ص ۳۴۶.



و لا اختصاص لهذا الأشكال بالخطاب الترتیبی، فما یجاب به عن الأشكال فی سائر المقامات یجاب به أيضا فی الخطاب الترتیبی.

و اما ثانيا: فلما عرفت من ان الأشكال مبنی علی ذلك المبنی الفاسد، و هو تقدیر سبق التکلیف، و قد أوضحنا فسادہ. فلا إشکال فی المقام، كما لا إشکال فی سائر المضیقات، فضلا عن الموسعات.<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. اولاً: این اشکال در همه مضیقات جاری است (و اختصاص به ترتب ندارد) چراکه:
۲. صوم، اگر لازم است که قبل از فجر، امر به آن موجود شده باشد لازم است که هم واجب معلق باشد و هم شرط متاخر.
۳. بلکه در موسعات هم می آید چراکه اگر بگویند تکلیف لازم است مقدم بر امتثال باشد تقدیر این در موسع هم می آید [چراکه: در نماز هم اگر مکلف بخواهد همان لحظه اول نماز بخواند، همین اشکال مطرح می شود.]

۱. نائینی، محمد حسین، فوائد الأصول، ج ۱، ص ۳۴۶.

